

خلاصه کتاب

## باباي دارا، باباي ندار

ثروتمندان به فرزندان خود در زمینه کارکرد پول چه چيزي مي آموزند،  
که

نادارها و اعضاي طبقه مياني جامعه از آن غافلند!

رابرت کيوساكي، شارون لچنر

مترجم: دکتر عبدالرضا رضايي نژاد

نشر فرا

بهار ۸۲

## باباي دارا، باباي نادار

### مقدمه

ما دوران گذشته را پشت سر گذاشته‌ایم و به زمانه‌ای رسیده‌ایم که علم و ثروت در يك راستا قرار گرفته‌اند. علم و ثروت بحث امروز است. نویسندگان کتاب به این نکته اشاره دارند که "تا ۲۰۰ سال پیش، زمین منبع ثروت بود. زمین‌داران ثروتمند به حساب می‌آمدند، پس از آن دوران صنعتی فرارسید و صاحبان صنایع به ثروت رسیدند. امروز دوران دانش و اطلاعات است. کسانی که به اطلاعات تازه و روز دسترسی داشته باشند ثروتمندند." نویسندگان کتاب، روش‌های آموزشی مدارس را برای عصر حاضر مناسب و کافی نمی‌دانند و معتقدند که "مدرسه‌ها کارمندپرورند و نه کارآفرین‌پرور."

آموزش‌هایی که برای عصر سازمان‌های بزرگ و بوروکراتیک مناسب بود، دیگر جوابگوی نیازهای سازمان‌های پیچیده، شبکه‌ای و مبتنی بر دانش امروز نیست. درواقع فرزندان ما را برای دنیایی تربیت می‌کنند که دیگر وجود ندارد. نویسندگان به جوانان امروز توصیه می‌کنند که کارآفرین باشند. برای کارآفرینی باید سخت‌کوش، خوش‌بین و ریسک‌پذیر بود و باید هوشمندی مالی داشت.

هوشمندی مالی نیز از چهار عامل:

- آشنایی با حسابداری،
- روش‌های سرمایه‌گذاری،
- بازاریابی،
- آگاهی از قوانین، حاصل می‌شود.

و بالاخره پیام اصلی کتاب این است: "برای پول کار نکنید، بگذارید پول برایتان کار کند."

### بخش نخست

#### باباي دارا، باباي نادار (به روایت رابرت کیوساکی)

من دو بابا داشتم، یکی دارا و دیگری نادار. یکی بسیار درس‌خوانده و زیرک بود، مدرک دکترا داشت. باباي دیگر هرگز نتوانسته بود کلاس هشتم را هم به پایان برساند. هر دو مرد سخت‌کوش و در کار و زندگی خود پیروز بودند. درآمد هر دو نفر رضایت‌بخش بود، ولی یکی از آنان در زمینه‌هایی پیوسته مشکل داشت. باباي دیگر از ثروتمندترین مردان ایالت هاوایی شد.

هر دو مرد با اراده، فره‌مند (charismatic) و تأثیرگذار بودند. هر دو به من اندرزهایی دادند، ولی اندرزهای آنان متفاوت بود. هر دو مرد به درس

خواندن سخت عقیده داشتند ولي موضوعهاي يكساني را توصيه نمي‌کردند.

اگر من يك بابا داشتم ناچار بودم تا اندرزه‌هاي او را بپذيرم يا رد كنم. با داشتن دو بابا اين فرصت را يافتم تا ديدگاه‌هاي آنان را با هم بسنجم، ديدگاه يك مرد دارا و يك مرد نادار.

مشكل من در نوجواني اين بود كه مرد دارا هنوز به ثروت نرسيده بود و مرد نادار هم تنگدست نشده بود. هر دو مرد تازه پا به راه نهاده و با درآمد و خانواده خود سرگرم بودند. ولي ديدگاه آنان درباره پول متفاوت بود. براي مثال: از ديد يك بابا "عشق به پول سرچشمه همه بدبختي‌ها" و از ديد ديگري: "بي‌پولي ريشه همه بدبختي‌ها"

دوگانگي در ديدگاه آنان، به ويژه هنگامي كه پاي پول به ميان مي‌آمد، آنچنان چشمگير بود كه مرا سخت كنجكاو و جستجوگر بارآورد.

يكي از دلایلي كه دارايان همواره دارا تر و ناداران نادارتر مي‌شوند، اين است كه موضوع کاربرد پول را در خانه (نه در مدرسه) ياد مي‌گيرند. بسياري از ما از پدران و مادران خود درباره كار كرد پول چيز مي‌آموزيم، بنابراین يك پدر و مادر نادار از پول چه مي‌دانند كه به فرزند خود بياموزند؟ آنان به سادگي اندرز مي‌دهند كه: "خوب درس بخوان و نمره‌هاي خوب بگير." در مدرسه از پول چيزي به ما نمي‌آموزند.

از آنجايي كه من دو پدر اثرگذار داشتم، از هر دو چيز آموخته‌ام. براي مثال يكي از باباهام عادت داشت بگويد: "از عهده من برنمي‌آيد." ديگري از به كار بردن اين واژه پرهيز مي‌كرد و به جاي آن مي‌گفت: "چگونه مي‌توانم از عهده اين كار برآيم؟" عبارت نخست حالت خبري و عبارت دوم جنبه پرسشي دارد. "از عهده من برنمي‌آيد" مغز را از كار مي‌اندازد و "چگونه مي‌توانم از عهده آن برآيم؟" مغز را به حرکت و جستجو وامي‌دارد.

از ديد باباي دوم عبارت "از عهده من برنمي‌آيد" نشانه تبليغي مغزي و فكري است. او به ورزيده ساختن مغز (اين نيرومندترين رايانه جهان) عقیده داشت. هر قدر مغز شما نيرومندتر شود، دارا تر مي‌شوید.

يكي از باباها توصيه مي‌كرد: "خوب درس بخوان تا در شركت ارزشمندي استخدام شوي." توصيه ديگري چنين بود: "خوب درس بخوان تا بتواني شركت ارزشمندي براي خريدن پيدا كني."

يكي از باباها مي‌گفت: "دليل اينكه ثروتمند نشده‌ام شما بچه‌ها هستيد." ديگري مي‌گفت: "دليل اينكه بايد ثروتمند شوم شما بچه‌ها هستيد."

يكي مي‌گفت: "پول را بايد محتاطانه و بي‌خطر هزينه كرد." ديگري مي‌گفت: "مديريت خطر كردن را بياموزيد."

يکي عقیده داشت: "خانه ما بزرگ‌ترین دارايي خانواده است." به عقیده ديگري: "خانه بزرگ‌ترین بدهکاري است و هر کس بيشتري درآمدش را در خريد خانه سرمايه‌گذاري کند، دچار دردسر مي‌شود.

هر دو بابا صورتحساب‌هايشان را به‌هنگام مي‌پرداختند، ولي يکي در نخستين فرصت و ديگري در آخرين فرصت.

به عنوان يك نوجوان، آگاهانه تصميم گرفتم تا پيوسته متوجه برگزیدن اندیشه‌ها باشم، اندرز کدام را آمیزه گوش کنم. باباي دارا يا باباي نادار؟ هرچند که دو مرد سخت بر لزوم آموزش و يادگيري تأکيد داشتند، اما ديدگاهشان در اينکه چه بايد آموخت متفاوت بود.

يکي از من مي‌خواست تا خوب درس بخوانم، به درجات تحصيلي بالا برسم و براي پول درآوردن کار کنم، وکیل، حسابدار يا کارشناس ارشد مديريت بازرگاني شوم. ديگري مرا تشويق مي‌کرد تا براي ثروتمند شدن درس بخوانم، دريابم که پول چگونه کار مي‌کند و چگونه مي‌توانم آن را به خدمت خود بگيرم. وي پيوسته مي‌گفت: "من براي پول کار نمي‌کنم، پول براي من کار مي‌کند!"

از ۹ سالگي تصميم گرفتم تا در زمينه پول از باباي دارايم پيروي کنم و چيز بياموزم. گوش دادن به باباي نادارم را کنار گذاشتم هرچند که داراي مدرک عالي دانشگاهي بود.

همين که تصميم گرفتم تا گوش جان به که بسپارم، آموزشم در زمينه کارکرد پول آغاز شد. باباي دارا به مدت ۳۰ سال به من درس داد تا ۳۹ ساله شدم. هنگامی که دريافت آنچه را که خواسته به کله غالباً مقاوم من فرو کند، به‌خوبي فهميده و يادگرفته‌ام، از تلاش بازيستاد.

پول گوشه‌اي از قدرت است، از آن قدرتمندتر، آموزش مسائل مالي است. پول مي‌آيد و مي‌رود، ولي اگر چگونگي کارکرد پول را بياموزيد، بر آن چيره مي‌شوید و به ثروتمند شدن مي‌پردازيد.

چون من از ۹ سالگي به يادگيري پرداختم، درس‌هاي باباي دارايم ساده بودند. مهم‌ترین آنها شش درس بود که در طول ۳۰ سال تکرار مي‌شدند. اين کتاب درباره آن شش درس است، با همان سادگي که باباي ثروتمندم به من آموخت. اينها نشانه‌هاي راهنما هستند، نشانه‌هايي که به شما و فرزندان‌تان کمک مي‌کنند تا بر ثروت خود بيفزاييد، هرچند که فضاي جهاني نامطمئن و ناپايدار باشد:

درس ۱- ثروتمندان براي به دست آوردن پول کار نمي‌کنند.

درس ۲- چرا آموختن دانش مالي ضروري است؟

درس ۳- مواظب کسب‌وکار خود باشيد.

درس ۴- تاريخ ماليات‌ها و قدرت شرکت‌هاي بزرگ

درس ۵- ثروتمندان پولشان را سرمايه‌گذاري مي‌کنند.

درس ۶- براي يادگيري کار کنيد نه پول درآوردن.

## بخش دوم

### درس ۱- ثروتمندان برای پول کار نمی‌کنند

- بابا می‌توانی به من بگویی چگونه می‌توان ثروتمند شد؟  
بابام روزنامه عصر را کنار گذاشت و پرسید: پسرم چرا می‌خواهی  
ثروتمند شوی؟

- امروز مامان جیمی را در حال رانندگی با کادیلاک تازه‌شان دیدم. آخر هفته هم به ویلاي کنار دریای خود می‌روند، سه تا از دوست‌ها را با خود می‌برند ولی من و مایک دعوت نشده‌ایم. گفتند شما بچه‌های نادار هستید و با ما جور در نمی‌آیید.

بابام با ناباوری پرسید: راستی چنین گفتند؟

با آهی غمگین گفتم: بله همین‌طور است.

بابام در سکوت سري تکان داد، عینک‌اش را از روی بینی بالا زد و به خواندن روزنامه ادامه داد. من هم چنان منتظر پاسخ ماندم.

بابام عاقبت روزنامه را زمین گذاشت. به آرامی آغاز سخن کرد: خوب پسرم، اگر می‌خواهی ثروتمند شوی، باید پول درآوردن را بیاموزی.

پرسیدم: چگونه می‌توانم پول در بیاورم؟

با لبخند پاسخ داد: کله‌ات را به کار بینداز! معنای سخن‌اش به‌سادگی این بود که، پاسخ درستی برای ندارم، بیشتر مزاحم من مشو.

صبح روز بعد آنچه را بابایم گفته بود با بهترین دوستم، مایک در میان نهادم. مادر و پدر من نیازهای ابتدایی همچون خوراک، پوشاک و سرپناه را فراهم آورده بودند. آنها عادت داشتند که بگویند: اگر چیز دیگری می‌خواهید، برای به دست آوردنش کار کنید.

مایک پرسید: خوب برای پول درآوردن چکار کنیم؟

گفتم نمی‌دانم، ولی از تو می‌خواهم با من شریک شوی.

مایک پذیرفت و در یکی از بعدازظهرها آن پرتو نوری که در انتظارش بودیم تابیدن گرفت. مطلب را مایک در یکی از کتاب‌های علمی خوانده بود. من و مایک به خانه تک تک همسایه‌های منطقه مراجعه کرده و خواهش می‌کردیم تا لوله‌های خمیردندان خود را برای ما نگهدارند.

نگرانی مادرم رو به فزونی نهاد. در کنار ماشین لباسشویی او گوشه‌ای را به عنوان انبار مواد خام خود برگزیده بودیم. یک روز مادرم با لحنی جدی پرسید: پسرها چه کار می‌کنید؟ با این آشغال‌ها کاری بکنید یا همه را بیرون می‌ریزم. توضیح دادیم که به‌زودی تولید خود را آغاز خواهیم کرد. منتظر چندین همسایه دیگر هستیم که خمیردندان‌هایشان را مصرف کنند و لوله‌های خالی آنها را نیز گردآوری کنیم. مادر یک هفته دیگر به ما مهلت داد.

تاریخ تولید را جلو انداختیم. پدرم يك روز با يکي از دوستان‌اش به خانه آمد و دید که دو کودک ۹ ساله در محل پارکینگ خط تولید خود را با تمام سرعت به راه انداخته‌اند. گرده پودر سفیدی همه جا را گرفته بود. روی میزی دراز، پاکت‌های کوچک شیر که در مدرسه مصرف می‌شوند، و منقل بزرگ خانواده ویژه کباب کردن پر از زغال و آتش سرخ با گرمای زیاد قرار داشت.

پدرم با احتیاط پیش آمد. او و دوست‌اش که نزدیک‌تر شدند دیدند که داخل دیگ فولادی روی آتش پر از لوله‌های خالی خمیردندان است که ذوب می‌شوند. در آن روزگار لوله‌های پلاستیکی خمیردندان هنوز به بازار نیامده بود. ما لوله‌ها را در دیگ فولادی می‌ریختیم و گرما می‌دادیم تا ذوب شود. سپس دیگ را با احتیاط از روی آتش برداشته و فلز آب شده را از سوراخ‌های کوچکی که در بالای پاکت شیر درست کرده بودیم، به درون آن می‌ریختیم. دیواره‌های پاکت شیر را با خمیر گچ پوشانده بودیم. پودر سفید پخش شده در پیرامون، از همان گچی بود که به دیواره‌ها مالیده بودیم. به خاطر شتابی که در کار داشتم پای من به کیسه گچ خورده و با ریختن آن بر زمین، به نظر می‌رسید که کولاک برف بر کارگاه وزیده است. پاکت‌های شیر لایه بیرونی قالب‌های گچی ما بودند.

دست آخر کار تمام شد و دیگ را پایین گذاشتیم.

پدرم محتاطانه پرسید: پسرها چه کار می‌کنید؟

گفتم همان کاری را می‌کنیم که شما گفتید، می‌خواهیم ثروتمند شویم. مایک هم خندید و گفت شریکیم.

بابا پرسید: خوب توی قالب گچی چي دارید؟

گفتم تماشا کن.

پدرم با هیجان گفت: اوه خدای من! دارید نیکل‌گذاری می‌کنید. پدر از ما خواست تا همه چیز را کنار بگذاریم و به او گوش دهیم. با لبخند و به آرامی کوشید تا معنای جعل کردن را برایمان توضیح دهد.

مایک با صدای لرزان پرسید: منظورتان این است که کاری غیرقانونی کرده‌ایم؟

بابا با نرمی گفت: بله، با این وصف شما يك اندیشه بکر و کاری بی‌سابقه را به تماشا گذاشته‌اید. به راستی من به شما افتخار می‌کنم.

مایک و من نومیدانه بیست دقیقه‌ای را در سکوت نشستیم. کسب و کار ما در روز بازگشایی به هوا رفته بود. به مایک گفتم گمان می‌کنم جیمی و دوستان‌اش راست می‌گویند، ما آدم‌های ناداری هستیم. پدرم برگشت و گفت: پسرها، شما تنها هنگامی نادار هستید که از کوشش بازایستید. نکته مهم این است که شما حرکتی کرده‌اید. شما کاری انجام داده‌اید. من به هردوی شما افتخار می‌کنم. ادامه بدهید. تسلیم نشوید.

پرسیدم بابا پس چرا شما ثروتمند نیستید؟

- چون من آموزگاري را برگزيده‌ام. به‌راستي كه آموزگاران به ثروتمند شدن نمي‌اندیشند، تنها درس دادن را دوست دارند. اگر مي‌خواهيد درس ثروتمند شدن را بياموزيد، نزد باباي مايك برويد. مايك با چهره‌اي درهم‌كشيده گفت: پدر من؟ پدرم با لبخند تکرار کرد آري پدر تو. کارشناس بانكي من و پدرت يك نفر است. او از بابايت سخت تعريف مي‌کند. چندین بار به من گفته است كه پدر تو در زمينه پول ساختن نابغه است. با شنیدن این سخنان من و مايك خوشحال شدیم و با پدرش دیدار کردیم.

او گفت پسرها آماده‌ايد؟ ما با تكان دادن سر پاسخ دادیم. - بسيار خوب، به شما درس خواهم داد ولي نه به روش مدرسه‌اي. شما بايد کار کنید منهنم درستان مي‌دهم. اگر نکرديد از درس هم خبري نخواهد بود.

گفتم: مي‌توانم چيزي بپرسم؟ - نه، بپذيريد يا رها کنید. اگر نتوانيد ذهن خود را تصميم‌گيرنده بارآوريد، هيچ‌گاه پولساز نخواهيد شد. فرصت‌هايي مي‌آيند و مي‌روند. اينكه بدانيد كي و چگونه بايد با شتاب تصميم گرفت، مهارت مهمي است. فرصتي كه خواسته‌ايد اينك در اختيار شماست تا ده ثانيه ديگر يا درس آغاز مي‌شود يا فرارمان به‌هم مي‌خورد. من و مايك پذيرفتيم. باباي مايك گفت به فروشگاه من مي‌رويد و براي کار مي‌کنيد. ساعتی ۱۰ سنت به شما مي‌دهم و هر شنبه ۳ ساعت کار خواهيد کرد.

من گفتم ولي شنبه‌ها بازي بيسبال دارم. باباي مايك با خشونت گفت: مي‌پذيريد يا رها مي‌کنيد؟ پاسخ دادم مي‌پذيرم، و کار کردن و آموختن را جانشين بازي بيسبال نمودم.

۳ هفته پياپي در فروشگاه کار کردم. در ساعت ۱۲ کارم تمام مي‌شد و مسئول فروشگاه ۳ سکه ۱۰ سنتي کف دستم مي‌گذاشت كه حتي در آن ميانه دهه ۱۹۵۰ براي کودکي ۹ ساله پولي هيچان‌آور نبود. با فرارسیدن هفته چهارم من آماده ترك کار شده بودم چون مي‌ديدم كه برده ساعتی ۱۰ سنت شده بودم. از اين گذشته پس از نخستين دیدار ديگر باباي مايك را نمي‌ديدم. هنگام ناهار به مايك گفتم من اين کار را ول مي‌کنم. مايك به خنده افتاد. با خشم و ناراحتي پرسيدم: چرا مي‌خندي؟

- بابام گفت كه چنين خواهد شد. سفارش کرد كه هرگاه آماده ترك کار شدي، به سراغش برويم.

حاضر و آماده روبرو شدن با او بودم. حتي باباي واقعي ام هم از او خشمگين بود.

پدر راستينم، آنکه "باباي نادار" مي نامم، عقیده داشت که "باباي دارا" از قانون حمايت از کودکان سرپيچي کرده است و بايد تحت پيگرد قرار گيرد.

به ملاقات پدر مايک رفتم، پس از يك ساعت معطلی، مرا به اتاق خود فراخواند و گفت: شنیده ام که خواهان اضافه دستمزد هستي وگرنه کارت را ترك خواهي كرد. با بغض گفتم شما شرط را رعايت نكرديد. شق و راست در صندلي گرداناش نشست و گفت: بد نيست، در كمتر از يك ماه صدايت به بلندي ديگر كاركنان گله مندم رسیده است.

از موضوع سر درنياورده بودم. گفتم چي؟ شما قول خود را شكسته ايد. به من چيزي ياد نداديد، حالا مي خواهيد مرا تنبيه هم بكنيد؟ اين بي رحمانه است. به راستي بي رحمانه.

باباي دارايم با آرامي گفت: ولي من دارم به تو درس مي دهم. با خشم گفتم، به من چه ياد داده ايد؟ هيچ. باباي دارا گفت: اوه اکنون صدايت درست مانند بيشتر كساني شده که براي من كار مي كنند. كساني که يا اخراج کرده ام، يا خودشان مرا ترك کرده اند.

با دليري دور از انتظار براي يك پسر بچه پرسيدم: چه داري بگويي، شما قول خود را نگه نداشتيد. به من هيچ ياد نداديد.

باباي دارا با آرامي پرسيد: چگونه مي داني که هيچ ياد ن داده ام؟ گفتم: هرگز با من سخني نگفتيد. من براي كار كردم و شما هيچ يادم نداديد.

باباي دارا پرسيد: آيا درس دادن تنها از راه گفتگو و سخنراني شدني است؟

پاسخ دادم: خوب، آره.

لبخندزنان گفت: اين روشي است که در مدرسه ها ياد مي دهند. زندگي اين گونه درس نمي دهد. زندگي سخن نمي گويد. شما را به اين سو و آن سو مي فشارد. با هر فشاري مي گويد بيدار شو، چيزي هست که بايد بياموزي. اگر از آن دسته آدم هايي باشي که هر بار زندگي روي خشن خود را نشان دهد، تسليم مي شوي، چنين آدم هايي همواره حاشية امن را برمي گزينند، آهسته مي آيند و آهسته مي روند. پس انداز مي کنند براي روز مبادايي که هرگز نخواهد آمد.

پرسيدم: شما هم دانسته با من خشن رفتار كرديد؟

باباي دارا گفت: برخي چنين گمان مي كنند، ولي من تنها خواستم اندكي مزه زندگي را به تو بچشانم.

پرسيدم: کدام مزه زندگي؟



گفت: شما پسرها نخستين كساني هستيد كه از من خواسته‌اند تا در زمينه پول ساختن درس‌شان بدهم. بيش از ۱۵۰ نفر براي كار مي‌كنند ولي حتي يك نفرشان از من نپرسیده است كه از پول چه مي‌دانم. از من شغل و چك پرداختي را مي‌طلبند ولي هرگز نخواستند كه درباره پول چيزي بياموزند. همين است كه بهترين سال‌هاي زندگي خود را در كسب پول صرف مي‌كنند بدون آنكه به‌درستي آن را بشناسند. از اينرو هنگامي كه مايك به من گفت شما مي‌خواهيد چگونگي پول درآوردن را بياموزيد، خواستم زندگي اندكي خشونت خود را به شما نشان دهم تا آماده يادگيري شويد. به اين دليل بود كه مزدتان را ساعتی ۱۰ سنت پرداختم.

پرسيدم درسي كه از ساعتی ۱۰ سنت كار كردن گرفته‌ايم چه بود؟ اينكه شما آدم بي‌مقداري هستيد و كاركنان را استثمار مي‌كنيد؟

باباي دارا از ته دل به خنده افتاد. هنگامي كه خنده‌اش تمام شد، چنين گفت: تو بهتر است ديده‌گاهت را درباره من عوض كني، از سرزنش من و تصور اينكه مسئله‌سازم دست بردار. اگر گمان مي‌كني كه من مشكل آفرينم، تغييرم بده، ولي چنانچه مشكل از خودت است، به اصلاح خود پرداز. چيزي تازه بياموز و خردمندتر شو. بسياري از مردم خواهان دگرگون‌سازي سراسر جهان هستند، غير از خودشان. بگذار چيزي به تو بگويم. تغيير خود از تغيير همه مردم بسي آسان‌تر است. گفتم: مطلب را نمي فهمم.

باباي دارا با بي‌صبري گفت: به جاي خودت، مرا سرزنش نكن.

- ولي شما بوديد كه ساعتی ۱۰ سنت به من پرداختيد.

باباي دارا با لبخند پرسيد خوب چه چيزي آموختي؟

با اندكي اخم گفتم: اينكه شما آدم بي‌مقداري هستيد.

- بين گمان مي‌كني كه مشكل از من است؟

- بله همين‌طور است.

- خوب همين رفتار را ادامه بده و چيزي نخواهي آموخت. اگر اين رفتار

را ادامه دهی، چه راهی براي باقي مي‌ماند؟

- خوب چنانچه دستمزد را اضافه نكني، به من احترام نگذاري و درس

ندهي كار را ترك مي‌كنم.

باباي دارا گفت: خوب همين كار را بكن. همان‌گونه كه بسياري از

ديگران مي‌كنند. آنان به دنبال كاري ديگر مي‌روند، فرصتي بهتر و پرداخت

بيشتر. گمان مي‌كنند كه شغل تازه و دستمزد بالاتر مشكل‌شان را حل

مي‌كند. در بسياري موارد چنين نيست.

پرسيدم پس چه چيزي مسئله را حل مي‌كند؟ پذيرش ساعتی ۱۰

سنت؟

باباي دارا با خنده گفت: اين كاري است كه گروهی مي‌كنند. چك

دستمزد خود را مي‌گيرند و مي‌دانند كه خانواده‌شان در فشار مالي

دست و پا مي زند. در انتظار افزايش دستمزد مي مانند و گمان مي کنند که پول بيشتر مشکل آنان را برطرف مي کند. برخي هم شغل دومي مي گيرند و يك دريافت مختصر ديگر.

چشم بر کف اتاق دوخته رفته رفته پيام آموزشي باباي دارا را دريافت مي کردم. مي توانستم احساس کنم که مزه زندگي همين است. از او پرسيدم: پس چه چيزي مسئله را حل مي کند؟ در حالي که به نرمي بر سرم ضربه مي زد گفت: اين، چيزي که میان دو گوش تو جا دارد.

اينجا بود که باباي دارا تفاوت خود را با کارکنان اش و باباي نادارم، به نمايش گذاشت. (چيزي که دست آخر او را يکي از بزرگ ترين ثروتمندان هاوايي بود، در حالي که باباي بسيار درس خوانده و نادارم همچنان با دشواري هاي مالي درگير بود.) تفاوت خيلي ساه است. باباي دارا پيوسته اين ديده گاه ساده را تکرار مي کرد (چيزي که من آن را درس شماره ۱۰ مي نامم).

**ناداران و طبقه مياني براي پول کار مي کنند، ثروتمندان ترتيبی مي دهند تا پول براي شان کار کند.** باباي بسيار درس خوانده توصیه مي کرد "سخت درس بخوانم، نمره هاي خوب بگيرم تا بتوانم در يك شرکت بزرگ شغلي مطمئن و تضمين شده با مزايای عالي به دست آورم. باباي دارا از من مي خواست تا رمز کارکرد پول را بياموزم و آن را به خدمت بگيرم. اين گونه درس ها را با راهنمايي او در خلال زندگي (نه کلاس درس) ياد گرفتم. ثروتمندان براي پول کار نمي کنند.

### **دوري گزیدن از يکي از بزرگ ترين دام هاي زندگي**

باباي دارا مي گفت بسياري از مردم را مي توان با يك بها خريد. هرکدام از آنان بهايي دارند که برخاسته از ميزان ترس و آزشان است. نخست، ترس از بي پول شدن آنان را به سخت کوشي برمي انگيزد و هنگامي که چک دستمزد خود را گرفتند، آزمندي يا آرزوها سربرمي دارد و به فکر چيزهاي دلپذيري مي افتند که پول مي تواند بخرد. بدین گونه است که الگوي زندگي شکل مي گيرد.

پرسيدم چه الگويي؟

- الگوي از خواب برخاستن، رفتن به سر کار، پرداختن صورتحساب ها و تکرار برخاستن، به سر کار رفتن، پرداخت صورتحساب ها ... از آن پس، زندگي را تنها او احساس هدايت مي کند: ترس و آز. به آنان پول بيشتر بدهيد، به هزينه کردن ها مي افزايند.

باباي دارا گفت در نهايت همه ما مستخدم هستيم. تنها در سطح هاي متفاوتي کار مي کنيم. من از شما مي خواهم که از آن دام پرهيزيد. دامی که آفريده احساس ترس و آرزوي ماست. اينها را به سود (نه زبان خود) به کار بگيريد. اين است آنچه مي خواهم به شما بياموزم. اگر در

سایه احساسات به بالاترین درآمد هم برسید همچنان برده هستید. برده‌ای با دستمزد بالا.

پرسیدم چگونه می‌توانیم از این دام بگریزیم؟

- دلیل اصلی ناداری یا رویارویی با مشکلات مالی، ترس و نادانی است نه اقتصاد، دولت، یا ثروتمندان. ترس درونی و نادانی انسان را در دام اسیر می‌کند. پس شما درس بخوانید و دانشگاه را هم تمام کنید. من هم یادتان می‌دهم که چگونه بیرون از دام بمانید.

باباي دارا توضیح داد که زندگی انسان کوشش و دست و پا زدنی است میان نادانی و آگاهی گسترده. هنگامی که انسان از جستجوی اطلاعات و دانش خودشناسی بازایستد، به نادانی میدان داده است. لحظه به لحظه با این کوشش درگیریم که بیاموزیم تا چشم دل را باز کنیم یا ببندیم.

### دیدن آنچه دیگران نمی‌بینند

باباي دارا می‌گفت: به کار ادامه دهید، هرچه زودتر از اندیشه نیاز به چک و دستمزد رها شوید، زندگی بزرگسالی شما آسان‌تر خواهد شد. مغز خود را به کار بیندازید و بی‌مزد کار کنید. روزی خواهد رسید که راهی پیدا کنید با درآمدی بسی بیشتر از آنچه من بتوانم به شما بدهم. چیزهایی خواهید دید که دیگران نمی‌بینند. فرصت‌هایی که درست پیش چشم‌تان است. بسیاری از مردم هرگز این فرصت‌ها را نمی‌بینند، زیرا تنها به دنبال پول و ایمنی هستند، پس به همین‌ها می‌رسند. هرگاه که يك فرصت را شناختید، در سراسر زندگی آن را خواهید شناخت. این را بیاموزید و خود را از بزرگ‌ترین دام زندگی رها کنید، دیگر هرگز به این دام نخواهید افتاد.

این نکته‌ها باعث شد ما يك مشارکت دیگری به راه اندازیم. مامان ما زیرزمینی داشت که بدون استفاده مانده بود. آنجا را تمیز کردیم و صدها کتاب نقاشی خنده‌آور، که تاریخ آن گذشته و نیمه جلد هرکدام را قبلاً پاره کرده بودند و ظاهراً ارزشی نداشت، گردآوری کردیم. کتابخانه‌ای برپا کردیم و خواهر کوچک‌تر ما يك را که عاشق مطالعه بود به کتابداری گماشتیم. کتابخانه از ساعت ۱۴/۳۰ تا ۱۶/۳۰ باز بود و از هر به ۱۰ سنت ورودی می‌گرفت. رفته رفته همه بچه‌های منطقه مشتری کتابخانه ما شدند. برای آنان دادوستد خوبی بود. در فاصله دو ساعت پس از مدرسه، می‌توانستند پنج - شش کتاب خنده‌دار بخوانند و تنها ۱۰ سنت بردارند، در حالی‌که اگر می‌خواستند کتاب‌ها را بخرند، می‌بایست در برابر هر جلد ۱۰ سنت بدهند.

خواهر ما يك کار ثبت نام روزانه مشتریان، مقدار پولی که داده بودند و مواظبت از کتاب‌ها را به خوبی انجام می‌داد. میانگین درآمد ما يك و من هفته‌ای ۹/۵ دلار بود. نفري يك دلار به کتابدار می‌دادیم و اجازه داشت

که هرچه مي‌خواهد کتاب بخواند. کوشش کردیم که شعبة ديگري هم برپا کنیم ولي هيچ‌گاه کسي به امانتداري و سخت‌کوشي خواهر مايک نيافتيم. از آن زمان دريافتيم که پيدا کردن کارمند شايسته چقدر دشوار است.

باباي دارا خيلي خوشحال بود. اينک چيزهاي ديگري داشت که به ما بياموزد. او از اينکه ما درس نخست را خوب آموخته بوديم بسيار خشنود بود. با دستمزد نگرفتن ناچار شديم تا مغز خود را در پي يافتن فرصتي براي پول ساختن به کار اندازيم. با به راه انداختن کتابخانه، امور مالي را در دست و مهار خود داشتيم و به کارفرمايي متکي نبوديم. جالب‌ترين بخش آن بود که کسب و کارمان پول درمي‌آورد، حتي هنگامي که خودمان حضور نداشتيم، پول برايمان کار مي‌کرد. باباي دارا به جاي مزد دادن، آنهمه پول به ما رساند.

### بخش سوم

## درس ۲- چرا سواد مالي ضروري است؟

بهترين دوستم، مايک، در سال ۱۹۹۰ امپراتوري پدرش را تحويل گرفت. به‌راستي که کارها را بهتر از پدرش انجام مي‌دهد. او و همسرش ثروتي دارند که نمي‌توانيد مقدار آن را تصور کنید. امپراتوري پدر اکنون در اختيار اوست و مايک در حال پرورش پسرش است تا جاي او را بگيرد، همان‌گونه که باباي دارا ما را پرورش داد.

در سال ۱۹۹۴ هنگامي که ۴۷ سال داشتم، بازنشسته شدم. همسرم کيم ۳۷ سال داشت. بازنشستگی در اين سن به معنای کار نکردن نيست، سد بستن در برابر دگرگوني‌هاي بزرگ و پيش‌بيني نشده است. چه کار کنیم يا نکنيم، ثروت ما پيوسته به گونه‌اي رشد مي‌کند که بسي بيشتر از تورم است. از دید من اين وضعيت را بايد آزادي ناميد. دارايي‌هاي ما آن‌چنان زيادند که به صورت خودکار افزايش مي‌يابند. مانند درختي است که مي‌کاريم. سال‌ها به آن آب مي‌دهيم، ولي روزي مي‌رسد که ديگر به شما نياز ندارد. ريشه‌هايش به‌خوبي در زمين فرو رفته است. درخت ديگر از شما بي‌نياز مي‌شود و تنها سايه‌اي آرام‌بخش بر سرتان مي‌افکند.

مايک امپراتوري را به دست گرفت و من بازنشستگی را برگزیدم. امروزه ما در شرايطي متغيرتر از دوران گذشته زندگي مي‌کنيم. به گمانم فراز و نشيب‌هاي ۲۵ سال آینده دست کم هم‌تراز با بالا رفتن و پايين آمدن‌هايي است که در گذشته وجود داشته‌اند.

من در شگفتم که چرا بسياري از مردم، سخت بر پولشان توجه و تمرکز دارند ولي به پرورش خود نمي‌پردازند. اگر انسان‌ها انعطاف‌پذير، با اندیشه باز، و آگاه بارآيند، ثروت‌شان در نتیجه دگرگوني‌ها پيوسته

روبه‌رشد خواهد بود. ولي اگر پول را حلال مشکلات خود بدانند، به گمانم راهي دشوار را درپيش گرفته‌اند. هوشمندان مشکلات را از پيش پا برمي‌دارند و پول مي‌سازند. پول بدون هوشمندي مالي به‌زودي از كف مي‌رود. بسياري از مردم در زندگي خود اين نکته مهم را نمي‌فهمند که مقدار پول به‌دست آمده اهميت ندارد، مقداري که مي‌ماند مهم است. بنابراین هنگامي که از من مي‌پرسند از کجا آغاز کرده‌ام، يا چگونه مي‌توان با شتاب ثروتمند شد، از پاسخ سرخورده مي‌شوند. به آنان مي‌گويم: باباي دارايم در کودكي به من گفت اگر مي‌خواهي ثروتمند شوي، بايد دانش مالي بيندوزي. اين دیدگاه را هر وقت دیدار مي‌کرديم، چون پتک بر مغزم مي‌کوبيد.

باباي درس‌خوانده‌ام بر خواندن کتاب‌ها تأکيد داشت و باباي دارا از من مي‌خواست تا در زمينه مالي خبره شوم.

همچنان که از راه سرمايه‌گذاري‌ها، امکان سرمايه‌گذاري‌هاي دوباره فراهم مي‌آيد، دورنماي ثروتمندي نیز آشکار مي‌گردد. تعريف راستين ثروتمندي را بايد از چشم دارنده ثروت نگريست. ممکن است که انسان از دید خودش هيچ‌گاه بسيار دارا جلوه نکند.

تنها بايد اين نکات مهم را به خاطر داشت:

ثروتمندان "دارايي" مي‌خرند.

نادارها تنها هزينه به‌بار مي‌آورند.

طبقه مياني جامعه "بدهي‌هايي" مي‌خرد که گمان مي‌کند "دارايي"

است.

## بخش چهارم

### به کسب و کاری برای خودتان بیندیشید

در سال ۱۹۷۴ از آقای ری کراک (Ray Kroc) درخواست شد تا برای دانشجویان کارشناسی ارشد مدیریت بازرگانی دانشگاه تگزاس سخنرانی کند. ری از دانشجویان پرسید: من در چه کسب و کاری هستم؟ دانشجویان همگی به خنده افتادند و گمان کردند که ری با آنان شوخی می‌کند.

کسی پاسخ نداد، و ری پرسش‌اش را تکرار کرد: تصور می‌کنید که کسب و کار من چیست؟ دانشجویان دوباره خندیدند، تا اینکه یکی از دلیرترین آنان به سخن درآمد و گفت: ری، در جهان چه کسی نمی‌داند که شما در کار همبرگر هستید؟ ری با پوزخند گفت: این همان پاسخی است که پیش خود تصور می‌کردم خواهید داد. اندکی درنگ کرد و سپس با شتاب گفت: خانم‌ها و آقایان، من در کار مستغلات هستم نه همبرگر. ری زمان زیادی را به توضیح دیدگاه‌های خود پرداخت. در برنامه کاری می‌دانست که هدف نخستین‌اش فروش امتیاز رستوران است، ولی آنچه که هیچ‌گاه به فراموشی نمی‌سپرد، گزینش محل مناسب رستوران‌ها بود. خریداران امتیاز رستوران، بهای زمین آن را هم می‌پردازند که به مالکیت "سازمان ری کراک" درمی‌آید.

بخش پیشین را با این مطلب پایان دادیم که بسیاری از مردم برای دیگران، نه برای خود کار می‌کنند. آنان نخست برای دارنده شرکت، پس از آن برای دولت گیرنده مالیات، و سپس برای بانک‌های وام‌دهنده به ایشان کار می‌کنند.

در دوران کودکی ما رستوران مک‌دونالد در آن حوالی شعبه نداشت، ولی بابای دارا همان درسی را به من می‌داد که ری کراک در سخنرانی خود در دانشگاه تگزاس عنوان نمود:

راز شماره ۳ ثروتمند شدن. آن راز این است "به کسب و کاری برای خودتان بیندیشید"

گرفتاری‌های مالی، اغلب پیامد کار کردن برای دیگران در سراسر زندگی است. بسیاری از مردم در پایان روز کاری، چیزی از خود ندارند. برای اینکه در زمینه مالی بی‌نیاز شوید باید برای خود نیز کسب و کاری به وجود آورید. دارا بودن کسب و کار ستون دارایی‌ها را در برابر درآمدها به گردش درمی‌آورد.

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، قدم اول، شناخت تفاوت دارایی از بدهی و خرید دارایی است. ثروتمندان چشم به ستون دارایی‌ها دارند، در حالی که دیگران به انتظار صورت حساب درآمد نشسته‌اند. کاری که بسیاری می‌کنند، همین است که بی‌خیال از خانه بیرون می‌روند و با کارت‌های اعتباری به خرید خودرو یا دیگر کالاهای تجملی دست می‌زنند.

ممکن است که تنها حوصله‌شان از يك وسیله به‌سرمآمده و خواستار اسباب بازی تازه‌اي باشند. کسانی که با کارت‌هاي اعتباري و وام بانكي اقلام تفریحي و تجملی می‌خرند، اغلب ناچار می‌شوند تا در زیر فشار مالی، آنها را با بهاي اندك بازفروشند.

پس از وقت گذاشتن و اندیشیدن در بنیان سرمایه‌گذاري‌هاي سنجیده و نیرومندی ستون دارایی‌هاي راستین، می‌توان به بهره‌برداری از پاداش ساخته و پرداخته آنها آغاز نمود. راهی که به سوی ثروتمندی پیش می‌رود. این پاداش صرف وقت و دانش مالی کسانی است که کسب‌وکار خود را به راه انداخته‌اند.

### بخش پنجم

## تاریخچه مالیات‌ها و قدرت شرکت‌هاي بزرگ

داستان رابین هود و مردان او را از دوران دبستان به یاد داریم. آموزگار ما این داستان را از نمونه‌هاي برجسته قهرمانی می‌دانست. کسی که پول و ثروت را از داراها می‌ربود و میان نادارها پخش می‌کرد. باباي داراي من رابین هود را نه قهرمان بلکه يك كلاهبردار می‌دانست.

من بارها شنیده‌ام که می‌گویند: چرا ثروتمندان سهم راستین خود را ادا نمی‌کنند؟ یا: ثروتمندان باید مالیات بیشتری بپردازند تا هزینه نادارها بشود. همین اندیشه‌هاي رابین هودی (گرفتن از ثروتمندان و بخشیدن به نادارها) است که مایه بیچارگی طبقه میانی جامعه و تنگدستان شده است. واقعیت این است که ثروتمندان به درستی مالیات نمی‌دهند. طبقه میانی (به ویژه درس‌خوانده‌ها) پرداخت عمده مالیات را برگردن دارند.

ناگفته در تاریخ‌ها این است که مالیات در اصل برای ثروتمندان وضع گردید. آن وقت چنین استدلال می‌شد که مالیات را برای تنبیه ثروتمندان وضع کرده‌اند.

صدها سال است که جنگ میان دارایان و ناداران در جریان است. فریادهای: "از ثروتمندان بگیرید" پیوسته از گلوی عامه مردم بیرون آمده است. این مبارزه پیوسته ادامه خواهد یافت، ولی بازندگان مردمی هستند که ناآگاه‌اند، آنانی که بامدادان از خواب برمی‌خیزند، به سخت کار کردن می‌پردازند و مالیات می‌دهند. ایشان اگر به روند بازی ثروتمندان آگاه بودند، (و قانون آنها را به کار می‌بستند) کاری می‌کردند که به استقلال مالی برسند.

باباي دارا پیوسته خاطر نشان می‌کرد که بدون قدرت، به گوشه‌اي رانده خواهی شد. به من اندرز می‌داد که ترسناک‌ترین فرد را بشناسم. او نه رییس یا سرپرست، بلکه مأمور مالیات است. اینان چنانچه فرصت بیابند، هرچه بیشتر مالیات می‌گیرند. باباي بسیار درس‌خوانده‌ام همواره

مرا تشويق مي‌کرد تا در شرکتي بزرگ کار مطمئني دست‌وپا کنم. از مزايای پيشرفت در پلکان قدرت شرکها سخن مي‌گفت. او نمي‌دانست که با تسليم شدن در برابر يك چک حقوق ماهانه، انسان به گاوي شيرده و سربه‌زير تبديل مي‌گردد.

هنگامي که دیدگاه‌هاي باباي دانشمند را با باباي دارا در میان مي‌گذاشتم، تنها به پوزخندي بسنده مي‌کرد و مي‌گفت: چرا مالک پلکان نباشي؟

به کار بستن درس‌هاي برگرفته از باباي دارا مرا از اسير ماندن در دام مسابقه موش‌دواني رهايي بخشيد. بدون دانش و آگاهي در زمينه مالي و کارکرد پول (که بهره هوشي مالي مي‌نامم) به دست آوردن اين فرصت و رسيدن به استقلال مالي شدني نبود.

من اکنون یافته‌ها و برداشت‌هايم را در خلال نشست‌ها و همایش‌ها در اختيار ديگران مي‌گذارم، به اين امید که براي‌شان سودمند و مؤثر باشد. بهره هوشي مالي فرآیند تجربه در چهار حوزه گسترده است:

۱. **حسابداری:** اين آگاهي را من باسوادي مالي مي‌نامم. مهارتي ارزنده که براي برپا نمودن امپراتوري خود نياز داريد. هرچه بيشتري پول داشته باشيد، بايد حساب و کتاب‌اش روشن‌تر باشد، وگرنه کاخ‌ها فرومي‌ريزند. حسابداري به بخش چپ مغز و جزئیات مربوط است. به ياري اين مهارت، از توانمندی‌ها و کاستي‌هاي هر کسب و کار آگاه مي‌شوید.

۲. **سرمایه‌گذاری:** من نامش رادانش واداشتن پول به پول درآوردن گذاشته‌ام. و با بخش راست مغز يا بخش آفريننده آن پيوند دارد.

۳. **شناختن بازارها:** دانش شناخت عرضه و تقاضا. شناخت جنبه‌هاي "فني" بازار (آنچه بر اثر کارکرد احساسات شکل مي‌گیرند، مانند فروش اسباب‌بازي‌ها در آغاز سال نو). ديگر عامل‌هاي کارا در بازار، جنبه‌هاي "بنیادین" آن (چگونگي سرمايه‌گذاري به روش اقتصادي) است. آیا سرمايه‌گذاري در وضعيت کنوني بازار درست يا نادرست است؟

۴. **قانون:** تصور کنید که يك سازمان و يك فرد از مهارت‌هاي فني حسابداري و سرمايه‌گذاري در روند بازار آگاه هستند. يکي از قانون‌هاي ماليات و بهره‌برداري از امتيازهاي داشتن شرکت آگاه و ديگري ناآگاه است. تفاوت حرکت و پيشرفت اين دو همانند راه رفتن و پرواز کردن خواهد بود. در درازمدت، نتيجه بسيار متفاوت است.

بهره هوشي مالي، از برآیند و هم‌افزايي مهارت‌ها و هوشمندی‌هاي بسياري ساخته مي‌شود. ولي از دید من، ترکیب چهار مهارتي که پيش‌تر آوردیم، مایه اصلي رسيدن به اين ويژگي است. اگر مي‌خواهيد به ثروتي



چشمگیر برسید، ترکیب این مهارت‌ها (دستیابی به هوشمندی مالی) برایتان بسیار ضروری است.

يك ثروتمند شرکت‌دار:	فردی که برای شرکت‌ها کار می‌کند:
۱. درآمد دارد	۱. درآمد دارد
۲. هزینه می‌کند	۲. مالیات می‌پردازد
۳. مالیات می‌پردازد	۳. هزینه می‌کند

### بخش ششم

### ثروتمندان پول می‌آفرینند

همه از توان‌مندی‌ها و هوش خوبی برخوردار هستیم ولی آنچه دست ما را می‌بندد، اندکی خود-ناباوری است. اقدام نکردن‌های ما ناشی از ناآگاهی مالی نیست، بیشتر از نداشتن اعتمادبه‌نفس است. این کاستی در برخی از مردم آشکارتر است.

پس از ترك مدرسه، اغلب می‌دانیم که چگونگی نمره‌های درسی دوران مدرسه‌ای چندان با اهمیت نیستند. در زندگی واقعی، به چیز دیگری نیاز داریم.

شنیده‌ام که با عنوان‌های گوناگون (زهره، دل، دلیری، زیرکی، سرسختی و مانند اینها) از آن یاد می‌کنند. این عامل، هر عنوانی داشته باشد، بر ساختن آینده فرد بیش از هر نتیجه و سابقه درسی تأثیر می‌گذارد.

تجربه شخصی خودم نشان داده است که هر دو عامل دانش مالی و دلیری در کار هم ضروری است. چنانچه ترس غالب گردد، نبوغ سرخورده می‌شود. در کلاس‌هایم به دانشجویان سخت توصیه می‌کنم که خطرپذیری را بیاموزند، دلیر باشند و اجازه دهند تا نبوغ آنان ترس را به قدرت و هوشمندی بدل کند. این اندرز برای گروهی کارساز است و دیگران را تنها به هیجان وامی‌دارد.

می‌بینیم که در زمینه کار کردن با پول، اغلب دست‌به‌عصا و در شرایطی ایمن راه می‌روند. پرسش‌هایی از این دست را آنان مطرح می‌کنم:

چرا باید به پیشواز خطر بروند؟

چرا لازم است تا هوشمندی مالی خود را پرورش دهیم؟

چگونه می‌توان سواد و آگاهی مالی به دست آورد؟

پاسخ من این است: تا گزینه‌های بیشتری در راه پیروزی داشته باشیم.

بسیاری از مردم تنها يك راه را می‌دانند: سخت کار کردن، پس‌انداز، و وام گرفتن. چرا باید هوشمندی مالی را افزایش دهید؟ زیرا می‌خواهید

کسي شويد که سرنوشت خود را مي آفريند. با هرچه رخ دهد روبه‌رو مي‌شويد و آن را بهتر مي‌کنيد. گروه کوچکي مي دانند که شانس آفريدني است، همان‌گونه که پول آفريدني است. چنانچه بخواهيد خوشبخت شده و پول بيافرينيد، (به جاي اينکه به سخت‌کوشي بپردازيد) به هوشمندی مالي نياز داريد. اگر از آن دسته مردم هستيد که در انتظار فراهم آمدن "فرصت مناسب" مي‌نشينند، بايد زمان زيادي انتظار بکشيد. مانند اين است که منتظر شويد تا همه چراغ‌هاي راهنمايي در سراسر مسير ۱۰ كيلومتری شما سبز شوند، آنگاه آغاز به حرکت نماييد.

تنها دارايي نيرومندی که داريم مغزمان است. اگر آن را به‌درستي پرورش دهيم، مي‌تواند دنيايي از ثروت را که يك آن به نظر مي‌رسد، بيافريند. از سوي ديگر مغزي که پرورش نيابد، مي‌تواند آنچنان تنگدستي فراهم آورد که تا چند نسل در خانواده ادامه يابد.

اغلب از من مي‌پرسند که چگونه يك دلار را يك ميليون دلار کرده‌ام. کمتر ميل دارم که از خودم بگويم. تنها زماني که بخواهم از سادگي فرآيند ياد کنم، نمونه‌هايي را مي‌آورم. اگر شما با بنیان کار، به ويژه چهار ستون اصلي هوشمندی مالي که پيش‌تر آوردیم، خوب آشنا شويد، پيشرفت‌تان آسان و آسان‌تر خواهد شد.

خود من بيشتر از دو راه براي رشد ثروتم استفاده مي‌کنم: مستغلات و سهام شرکت‌هاي کوچک. زيربنا را بر مستغلات گذاشته‌ام. جريان نقدینگی در آنها روزانه و پيوسته است. گه‌گاه ارزش آنها هم بالا مي‌رود. من به کسي توصيه پيروي از اين راهبرد را نمي‌کنم. اينها تنها مثال و نمونه هستند. در فرآيندهاي پيچيده‌اي که درك نمي‌کنم وارد نمي‌شوم. حساب و کتاب ساده و هوشمندی عادي ابزار فعاليت‌هاي مالي من هستند.

به پنج دليل در اندرزه‌ايم از مثال و نمونه استفاده مي‌کنم:

۱. براي تشويق انسان‌ها به يادگيري.
۲. نشان دادن سادگي فرآيند، آنگاه که بنیان استوار شده باشد.
۳. نشان دادن اينکه براي رسيدن به هر هدف، ميليون‌ها راه وجود دارد.
۴. نشان دادن اينکه همگان مي‌توانند به ثروت برسند.
۵. نشان دهم که با دانش ساخت موشک درگير نيستيم و کاري ساده است.

من به پول همانند بازي تنيس خود مي‌نگرم. سخت بازي مي‌کنم. اشتباه رخ مي‌دهد، اصلاح مي‌کنم، اشتباه‌هاي تازه‌اي رخ مي‌دهد، دوباره اصلاح مي‌کنم و بهتر مي‌شوم. اگر مسابقه را باختم، به کنار تور مي‌روم، دست حريف را مي‌فشارم و با لبخند مي‌گويم: به اميد ديدار در يکشنبه ديگر.

ما دو گونه سرمايه‌گذار داريم:

۱. گروه نخست که عموميت بيشتري دارند، آناني هستند که يك "بسته سرمايه‌گذاري" را مي‌خرند. از آغاز تا خرده‌فروشي، هر فعاليت، همچون شرکت دادوستد املاک و مستغلات، کارگذاري بورس، يا برنامه‌ريزي مالي، مي‌تواند صندوق سرمايه‌گذاري مشترک يا سهام و اوراق بهادار را هم دربر گيرد. راه ساده، تميز و آسان در سرمايه‌گذاري است. نمونه کسي است که خواهان خريد يك رایانه است. به فروشگاه مي‌رود و دستگاه را کامل خريده از قفسه فروشگاه برمي‌دارد.
  ۲. گروه دوم آناني هستند که سرمايه‌گذاري مي‌آفرينند. اينان بخش‌هاي يك سرمايه‌گذاري را روي هم سوار مي‌کنند. همانند کسي که قطعات يك رایانه را جداگانه خريداري مي‌کند و دستگاه را مي‌سازد. مانند موردي است که دستگاهي را همخوان با نياز و خواست خود بسازيم. من سوار کردن قطعات رایانه را نمي‌دانم، ولي مي‌دانم که چگونه بخش‌هاي يك فرصت را به هم گرد آورم يا کساني را مي‌شناسم که مي‌توانند چنين کنند.
- اگر مي‌خواهيد که از گروه دوم سرمايه‌گذاران باشيد، به فراگيري سه مهارت بنيادين نياز داريد. اين مهارت‌ها را افزون بر آنچه در زمينه رسيدن به هوشمندی مالي آورديم، بايد فراگرفت:
۱. چگونه فرصت‌هايي را شناسايي کنم که ديگران ندیده‌اند؟ شما مي‌توانيد چيزي را با مغز خود ببينيد که ديگران با چشم نمي‌بينند.
  ۲. چگونه پول تأمين کنيم؟ بسياري از مردم تنها راه بانک را مي‌شناسند. گروه دوم از سرمايه‌گذاران که مورد نظر ما هستند بايد راه‌هاي ويژه‌اي براي تأمين سرمايه بيابند.
  ۳. چگونه افراد هوشمند را سازمان دهيم؟ هوشمندان کساني هستند که با افراد هوشمندتر از خود کار مي‌کنند، يا آنان را به استخدام درمي‌آورند. هنگامي که نياز به ايزني داريد، هوشمندان به گزينش مشاور پردازيد. البته همکاري خطر دارد. به جاي ترس و گريز از خطر، مديريت کردن آن را بياموزيد
- چيزهاي فراواني هست که ياد بگيريد. پاداش يادگيري بسيار هنگفت است. اگر نمي‌خواهيد که مهارت‌هاي لازم را بياموزيد، سرمايه‌گذاري از گونه نخست توصيه مي‌شود.

### بخش هفتم

## براي آموختن کار کنید، نه گردآوری پول!

مهم‌ترين مهارت‌هاي مديریتی براي پيروزي را مي‌توان چنين بيان داشت:

۱. مدیریت نقدینگی
۲. مدیریت نظامها (از جمله خود و زمانی که با خانواده می‌گذرانیم)
۳. مدیریت انسانها

### بخش هشتم چیرگی بر مانعها

انسانها ممکن است که به‌رغم درس خواندن و آگاه شدن از زمینه امور مالی، همچنان بر سر راه رسیدن به استقلال مالی با موانعی روبه‌رو شوند. به پنج دلیل عمده ستون‌دارایی‌های برخی از آنان که اطلاعات مالی هم دارند، اغلب خالی می‌ماند. دلایل پنج‌گانه عبارتند از

۱. ترس
۲. بدبینی
۳. تنبلی
۴. عادت‌های نادرست
۵. تکبر

به باور من هر انسانی در درون خود از يك نبوغ مالی برخوردار است. مشکل اینجا است که بلوغ مالی خوابیده و نیاز به بیدار شدن دارد. خوابیدن آن پیامد تحمل آن اندیشه فرهنگی است که پول را سرچشمه همه بدی‌ها می‌داند. در این فرهنگ انسان تشویق می‌شود تا خوب درس بخواند، شغل درازمدتی بگیرد و برای پول درآوردن کار کند. به ما یاد نمی‌دهند که چگونه پول را هم به کار کردن و خدمت خود واداریم.

### بخش نهم دست به کار شدن

من فرآیند ده‌گامه زیر را به منظور پرورش استعداد خدادادی به شما عرضه می‌کنم. استعداد و نیرویی که تنها در اختیار و ماست.

**گام ۱- به نیرویی برتر از آنچه آشکار است نیاز دارم: نیروی روان.**  
فهرست مختصری درست می‌کنم. نخست "خواستن‌ها" که آفریننده "خواستن‌ها" هستند:

- نمی‌خواهم که در سراسر زندگی‌ام کار کنم.
- شغلی مطمئن و خانه‌ای در حومه شهر را نمی‌خواهم.
- نمی‌خواهم کارمند کسی باشم.
- متنفرم از اینکه مانند پدرم به دلیل گرفتاری‌های کاری به تماشای مسابقه فوتبال فرزندم نروم.
- متنفرم از اینکه حاصل سخت‌کوشی و جان‌کندن خود را مانند پدرم به دولت بدهم.

اکنون "خواستنها" را به یاد بیاورم:  
- می‌خواهم برای سفر کردن و زندگی به سبکی که دوست دارم، آزاد باشم.

- می‌خواهم در جوانی به اینها برسیم.
- ساده سخن اینکه می‌خواهم آزاد باشم.
- مهار وقت و زندگی به دست خودم باشد.
- می‌خواهم پول را به خدمت و کار کردن وادارم.

**گام ۲- حق انتخاب روزانه: نیروی گزینش**  
به این دلیل است که انسان‌ها میل دارند تا در سرزمینی آزاد زندگی کنند ما خواهان حق انتخاب هستیم.

### **گام ۳- در دوست گرفتن دوراندیش باشید: نیروی همگرایی**

من دوست را بر پایه وضعیت مالی برنمی‌گزینم. من دوستانی دارم که از تنگدستی آهشان بلند است و دوستانی که میلیون‌ها دلار ثروت دارند. نکته مهم این است که از هر دو گروه چیز می‌آموزم و این یادگیری آگاهانه است.

### **گام ۴- در یک فرمول خبره شوید، سپس به یادگیری فرمول تازه‌ای روآورید: نیروی باشتاب آموختن.**

نانوایان در پخت نان نسخه‌ای را پیروی می‌کنند، حتی اگر نوشته و تنها در مغزشان باشد. پول ساختن هم چنین است. به این دلیل است که پول را اغلب "مایه" می‌نامند.

### **گام ۵- نخست سهم خود را بپردازید.**

اگر نمی‌توانید مهار خود را در دست داشته باشید، به گرد ثروتمندی نگردید. نخست به یک دوره نظامی یا انضباطی بپیوندید تا این مهارت را به دست آورید. سرمایه‌گذاری کردن، پول درآوردن و آن را بر باد دادن معنا ندارد.

بی‌بهره بودن از خود سامان‌دهی است که برندگان پول‌های بازی‌های لاتاری را یک‌شبه به روز سیاه می‌نشانند. نبود خودسامان‌دهی است که دریافت‌کنندگان اضافه حقوق‌های کلان را بی‌درنگ به خرید خودرو تازه یا سفرهای تفریحی می‌کشاند.

به کارآفرینان توصیه می‌شود به جای تمرکز بر کالا، خدمات و دستمزدها، بر پرورش مهارت‌های مدیریتی تمرکز کنند. سه تا از مهم‌ترین مهارت‌های ضروری عبارتند از:

۱. مدیریت جریان نقدینگی
۲. مدیریت انسان‌ها
۳. مدیریت وقت خود

### **گام ۶- به کارگزاران خوب مزد بدهید. نیروی رایزنی برتر**

اغلب می‌بینیم که بر دیوار خانه‌ها تابلوی فروش بی‌واسطه نصب کرده‌اند، یا در آگهی‌های تلویزیونی از "کارگزاران ارزان" می‌شنوید. بابای دارا عکس اینها را توصیه می‌کرد. او عقیده داشت که باید به حرفه‌ای‌ها دستمزد خوب پرداخت، خودش نیز چنین می‌کرد. کارگزار چشم و گوش شما در بازار است، همواره آنجا هستند و نیازی به حضور من و شما نیست.

## گام ۷- همچون سرخپوستان. نيروي رایگان گرفتن

نخستين مهاجران به امريكا در برابر برخي از عادت‌هاي فرهنگي بوميان سردرگم مي‌شدند. براي مثال چنانچه يك سفيدپوست احساس سرما مي‌کرد، سرخپوستان به وي پتو مي‌دادند. سفيدپوست آن را هديه مي‌پنداشت و هنگامی که سرخپوست براي پس گرفتن پتو مي‌آمد، اغلب جريان به بگومگو ختم مي‌شد.

## گام ۸- دارايي‌ها براي‌تان وسائل رفاه و خوش‌گذراني مي‌خرند. نيروي تمرکز

من چيزهاي قشنگ و تجملي را به اندازه ديگران دوست دارم. تنها تفاوت اين است که بسياري از مردم چيزهاي تجملي را با گرفتن وام و اعتبار مي‌خرند.

## گام ۹- نیاز به پهلوانان: نيروي افسانه‌ها

در بازي‌هاي کودکي، آرزو مي‌کردم مثل قهرمانان باشم و مي‌خواستم همه چيز درباره آنان بدانم باشگاه و ميزان پرداخت‌هاي آنان را مي‌شناختم و مي‌دانستم که قهرمانان چگونه به آنها راه مي‌يابند. مي‌خواستم تا همه چيز را درباره قهرمانان دلخواهم بدانم، زيرا ميل داشتم مانند آنها شوم.

## گام ۱۰- به ديگران بياموزيد، خودتان نيز خواهيد آموخت: نيروي بخشش

هر دو باباي من آموزگار بودند. باباي دارا به من درسي داد که در سراسر زندگي همراهم خواهد ماند و آن نیاز به خيرخواهي و بخشندگي است. باباي دانشمندم از وقت و دانش خود بسيار مي‌بخشيد، ولي هرگز پول به کسي نمي‌داد. او مي‌گفت وقتي پول اضافي داشتم چنين خواهم کرد، و صد البته هيچ‌گاه چنين فرصتي پيش نمي‌آمد.

## بخش دهم

### باز هم بيشتري خواهيد؟

### پاره‌اي از بايدها را در پي مي‌آورم

- آنچه را اکنون انجام مي‌دهيد، کنار بگذاريد. به سخني ديگر، کارتتان را متوقف کنيد و ارزيابي نماييد که چه فعاليت‌هايي نتيجه‌بخش و کدام‌ها بي‌نتيجه بوده‌اند.
- به دنبال اندیشه‌هاي نو باشيد.
- کسي را بياييد که راهي را که شما مي‌خواهيد برويد، پيش‌تر رفته باشد. او را به ناهار مهمان کنيد. از وي راهنمايي‌هاي بکر بخواهيد و چم‌وخم انجام آن فعاليت را جويآ شويد.
- در کلاس‌ها شرکت نموده و نوارهاي آموزشي بخريد.

- پیشنهادهاي فراوان بدهيد. هنگامی که در پی خرید ملک هستم، به موارد زیادی سر می‌زنم و پیشنهاد می‌دهم. اگر شما از پیشنهاد درست آگاهی ندارید، مانند من هستید. پیشنهاد را بنگاه و کارگزار می‌دهد. کار اندکی برای من می‌ماند.
  - در هر ناحیه ماهانه ۱۰ دقیقه رانندگی و یا پیاده‌روی کنید. من بسیاری از موارد خوب را هنگام پیاده‌روی پیدا کرده‌ام.
  - اصول شناسایی ارزش در همه موارد (خرید مستغلات، سهام، شرکتی تازه، خانه‌ای تازه، همسر، حتی پودر رختشویی) یکسان است. فرآیند همواره یکسان است، باید بدانید چه می‌خواهید و در پی آن بگردید.
  - به دنبال موارد مناسب باشید. سود را باید هنگام خرید برد نه فروش.
  - از تاریخ درس بیاموزید.
  - آنانی که به راه می‌افتند، از ایستاده‌ها می‌گذرند.
- اینها پاره‌ای از کارهایی است که من در پی یافتن فرصت‌ها کرده و می‌کنم. همان‌گونه که فعل انجام دادن را بارها و بارها در این کتاب آورده‌ام، به اقدام و عمل کردن باور دارم. باید پیش از انتظار پاداش مالی اقدام کنید.
- پس هم‌اکنون دست به کار شوید.